گزارش یک

کبری فرشچی

بحران کمبود پزشک در موج سالمندی

نماینده مجلس: کاهش ظرفیت پذیرش پزشکی، تصمیمی بی‌منطق و خلاف مصالح کشور است

درست در شرایطی که در آینده‌ای نه‌چندان دور با ابربحران سالمندی مواجه خواهیم شد و در شرایطی که برای مواجهه با این بحران بیش از هر زمانی به پزشک نیازمندیم، کاهش ظرفیت پذیرش پزشکی امسال کلید خورد. بر این اساس ۳۰ درصد از پذیرفته شدگان رشته پزشکی در آزمون ۱۴۰۵ دوره تحصیلی خود را از سال آینده آغاز می‌کنند تا کاهش ظرفیت پذیرش پزشکی با روشی دیگر کلید بخورد!

صنف پزشکان با همراهی شورای عالی انقلاب فرهنگی سرانجام توانستند نه فقط جلوی افزایش ظرفیت پذیرش پزشکی را بگیرند بلکه با عقبگرد در این حوزه در مسیر کاهش ظرفیت‌ها قدم بردارند.

■ ماجرای یک ماده واحده

میثم ظهوریان، نماینده مشهد در مجلس شورای اسلامی با اشاره به ماده واحده «تعیین ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی و دندانپزشکی سال ۱۴۰۵ و سال‌های بعد»، به «جوان» می‌گوید: «بر اساس این مصوبه، ظرفیت پذیرش این دو رشته در سال ۱۴۰۵ کماکان مطابق ظرفیت اعلامی دفترچه‌ی آزمون سراسری سال ۱۴۰۴ خواهد بود، اما سی درصد از پذیرفته‌شدگان این ظرفیت، دوره تحصیلی خود را از مهرماه ۱۴۰۶ آغاز می‌کنند. توجیهی که برای این کار ارائه می‌شود، یعنی محدودیت‌های اجرایی دانشگاه‌ها و تأخیر در آغاز سال تحصیلی، هیچ منطق علمی و اجرایی ندارد و نمی‌تواند مبنای تصمیمی راهبردی درباره ظرفیت پذیرش کشور باشد.»

بنا به تأکید وی تأخیر در ورود دانشجویان، مسئله‌ای مقطعی است و نباید به این علت، تحصیل داوطلبان را یک سال به تعویق انداخت. این تعویق صرفاً عمر داوطلبان را تلف می‌کند؛ حال آن که با کمترین برنامه‌ریزی، همان ترم تحصیلی و همان سال، بدون نیاز به تعویق، قابل برگزاری است. برای مثال، در دوران کرونا که دانشگاه‌ها با تأخیر شروع شدند، مگر ظرفیت دانشگاه‌ها کاهش یافت؟

■ زمینه‌سازی برای کاهش ظرفیت

عضو کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی با اشاره به این که هدف اصلی این اقدام، حل یک مشکل واقعی نیست، می‌افزاید: «مقدمه‌سازی برای کاهش ظرفیت سال‌های آینده، هدف واقعی این تصمیم است. به گفته‌ی وی، تعویق سی‌درصدی پذیرفته‌شدگان، سازوکاری است که زمینه‌ی کاهش ظرفیت را در سال‌های بعد فراهم می‌کند.»

وی همچنین با اشاره به تبصره ۳ مصوبه، که به‌منظور تعیین ظرفیت سال‌های بعد، کمیته‌ای تشکیل می‌شود که پیشنهاد متناظر خود را مبتنی بر اسناد بالادستی و اهداف برنامه هفتم پیشرفت به شورا ارائه دهد، می‌گوید: «روند تشکیل این کمیته دچار اشکال است. طبق تصمیم‌گیری‌های قبلی مقرر شده‌بود این کمیته با حضور نماینده‌ای از مجلس برگزار شود، اما این جلسات بدون حضور نمایندگان مردم تشکیل شده‌است. لذا اعتبار این فرآیند دچار خدشه است.»

■ چالش کاهش پزشک با موج سالمندی

دکتر ظهوریان با اشاره به تصمیم پیشنهادی این کمیته درباره‌اش اینگونه توضیح می‌دهد: «پیشنهاد کنونی، کاهش ظرفیت از ۱۶هزار و ۵۰۰ نفر به ۱۰هزار نفر است؛ تصمیمی که برخلاف نظر سیاست‌گذار در زمان تصویب این مصوبه و برنامه هفتم پیشرفت است و آشکارا با مصالح کشور در تضاد قرار دارد.»

وی با اشاره به پیامدهای چنین تصمیمی می‌گوید: «یکی از این پیامدها، تشدید مهاجرت دانش‌آموزان برای تحصیل پزشکی در خارج از کشور است که به خروج استعدادها و خروج ارز از کشور می‌انجامد؛ آن‌هم در شرایطی که کشور به هر دو نیاز حیاتی دارد. همچنین اشاره کرد که پیامد دیگر، کاهش توانمندی کشور در مواجهه با موج سالمندی پیش‌روست؛ بحرانی که سال‌هاست درباره آن هشدار داده شده و بی‌تردید با کمبود نیروی متخصص، بسیار سنگین‌تر خواهد شد.»

■ ترجیح منافع صنفی بر منافع ملی

بنا به تأکید ظهوریان شورای عالی انقلاب فرهنگی باید نسبت به فرآیندی که در زیرمجموعه خودش در جریان است، پاسخگو باشد. ستاد سلامت از بدو تشکیل، مستقل از ساختار شورای عالی انقلاب فرهنگی به صورت خودمختار عمل کرده و بر خلاف توصیه رهبری تعامل درستی با مجلس نداشته‌است. این ستاد عمدتاً از پزشکان تشکیل شده و تصمیمات در آن به‌صورت صنفی گرفته می‌شود؛ نکته مهم‌تر آن که این ستاد عمدتاً برای مقابله با همین مصوبه شکل گرفته و در طول این دو سال، به‌جز مقابله با این مصوبه و کاهش ظرفیت پزشکی، اقدام مؤثری برای اصلاح حوزه سلامت و آموزش عالی علوم پزشکی انجام نداده‌است.

■ ایستادگی مجلس برای تحقق منافع ملی

این نماینده مجلس در ادامه، با اشاره به مطالبه مردم تصریح می‌کند: «مطالبه به‌حق مردم این است که تصمیم‌ها بر پایه منطق و صلاح کشور گرفته شود. او همچنین اشاره کرد که دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان از تصمیم‌های گرفته‌شده در این حوزه به شدت نگرانند و این نگرانی، بی‌دلیل نیست. نمایندگان مجلس نیز از حق آنان دفاع می‌کنند و در برابر نگاه‌های صنفی از تأمین منافع ملی کوتاه نخواهند آمد.»

وی در پایان می‌افزاید: «سلامت مردم و آینده علمی کشور، سرمایه‌ای ملی است و نمی‌توان آن را فدای تصمیم‌های مقطعی و صنفی کرد. از وزارت بهداشت و شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌خواهیم تصمیم‌های خود را بر پایه قانون، منطق و مصالح کشور بگیرند و فرآیندهای تصمیم‌گیری را شفاف و با حضور همه مراجع ذی‌ربط پیش ببرند.»

ظهوریان همچنین تأکید کرد که مجلس در این زمینه با جدیت پیگیر موضوع خواهد بود و در صورتی که این مصوبات از مسیر شورا اصلاح نشود، از طریق قانون اصلاحات نهادی برای حل تعارض منافع در این حوزه را دنبال خواهد کرد.



گزارش ۲

سجاد آذری

موشک ایرانی به قلب هژمونی ساختگی اف ۱۵

در جنگ‌های قرن بیست‌ویکم، فقط کسی که هواپیمای بیشتری دارد یا موشک دقیق‌تری در اختیار دارد، دست بالا را ندارد بلکه آن کسی که بتواند معنای رخدادها را نیز تعریف کند، بخشی از قدرت را در اختیار گرفته است. ماجرای سقوط یک فروند اف ۱۵ امریکایی و عملیات ایالات متحده برای فراری دادن دو خلبان آن، نمونه‌ای روشن از این مسئله است. یک حادثه واحد می‌تواند در دو قاب رسانه‌ای کاملاً متفاوت عرضه شود. در یک قاب، سرنگونی جنگنده‌ای امریکایی و درگیری شدید عملیات فرار برجسته شود و در قاب دیگر، همان اتفاق به داستانی درباره نجات قهرمانانه، وفاداری به سرباز و برتری سازمانی و تکنولوژیک تبدیل شود. اینجا مسئله فقط تبلیغات نیست، مسئله ساختن واقعیت اجتماعی از طریق رسانه است.

جامعه‌شناسی رسانه از این اصل بنیادی آغاز می‌شود که رسانه‌ها آینه واقعیت نیستند بلکه در فرایند تولید خبر، انتخاب تصویر، چارچوب‌بندی روایت و برجسته‌سازی برخی جزئیات و حذف برخی دیگر، واقعیت اجتماعی را می‌سازند.

■ واقعیت آن چیزی نیست که اتفاق می‌افتد!

مردم بخش بزرگی از واقعیت اجتماعی را نه از تجربه مستقیم، بلکه از خلال رسانه‌ها می‌شناسند. واقعیت فقط آن چیزی نیست که اتفاق افتاده بلکه آن چیزی است که دیده و فهمیده شده است. انسان معمولاً خودش سقوط یک جنگنده، یک عملیات کماندویی یا درگیری در یک کوهستان دورافتاده را نمی‌بیند آنچه دریافت می‌کند، تصویری گزینش‌شده، روایت‌شده و تفسیرشده از آن واقعه است.

از همین‌جا تفاوت میان رخداد و روایت رخداد شکل می‌گیرد. یک هواپیما ممکن است سقوط کند، اما این سقوط می‌تواند شکست پدافند دشمن، حادثه عملیاتی، هزینه یک مأموریت یا حتی مقدمه‌ای برای حماسه نجات خدمه توصیف شود. هیچ‌کدام الزاما خود حادثه نیستند، هرکدام، یک چارچوب تفسیری برای حادثه‌اند.

■ هژمونی روایی؛ قدرت تعریف واقعیت

در ماجرای اف ۱۵، آنچه مخاطب جهانی دید، نه خود رویداد، بلکه وانمایی آن بود، یک روایت هالیوودی‌شده از نجات قهرمانانه که هیچ نسبتی با واقعیت میدانی نداشت.

مکانیزم‌های این هژمونی شناخته‌شده است که نخستین مرحله آن دستورکارگذاری رسانه‌ای است و رسانه‌ها تعیین می‌کنند چه موضوعی مهم است. پس از آن در چارچوب‌بندی رویداد در قالب پیروزی یا شکست بسته‌بندی می‌شود. در مرحله برجسته‌سازی و حذف مثلاً مصاحبه احساسی یک خلبان ساعت‌ها پوشش می‌گیرد اما تلفات تجهیزاتی و شکست در سقوط هواپیما در سایه می‌ماند. در مرحله تکرار و اشباع یک روایت در ده‌ها قالب بازتولید می‌شود و در مرحله قطب‌بندی عاطفی روایت بر احساسات مخاطب سرمایه‌گذاری می‌کند تا تفکر انتقادی را تعطیل کند، مثلاً در این مرحله برای تثبیت روایت هالیوودی نجات خلبان پس از سقوط از آسمان با سرعت ۱۶۰ کیلومتر پای خدا نیز به میان کشیده می‌شود!

■ ماجرای اف ۱۵؛ یک حادثه، دو روایت

در بهار امسال، یک فروند اف ۱۵ امریکا بر فراز ایران هدف قرار گرفت و دو خلبان آن خروج اضطراری کردند. مقام‌های امریکایی بعداً مدعی شدند که یکی از آنان در همان روز فراری داده شده و عضو دوم نیز پس از حدود دو روز عملیات جست‌وجو به امریکا بازگردانده شد. هم‌زمان گزارش شد که دو فروند بالگرد HH-۶۰، یک بالگرد بوئینگ Little Bird، یک فروند هواپیمای A-۱۰، دو فروند هواپیمای ترابری C-۱۳۰، دو پهپاد MQ-۹ نیز در همان بازه زمانی منهدم شدند، ولی در عین حال ترامپ بی‌درنگ در تروث سوشال نوشت که او را گرفتیم! ارتش امریکا ده‌ها فروند هواپیما با مرگبارترین سلاح‌های جهان را برای نجات فرستاد.

از منظر صرفاً خبری، این‌ها مجموعه‌ای از اتفاقات نظامی‌اند اما از منظر رسانه‌ای، مسئله جذاب‌تر است. روایت امریکایی خیلی سریع از سقوط یک هواپیما به عملیات فرار منتقل شد. واشینگتن‌پست عملیات فراری دادن عضو دوم خدمه را مأموریتی پرخطر و متکی بر عملیات فریب توصیف کرد؛ رسانه‌های امریکایی از مشارکت ده‌ها هواپیما و نیروهای متعدد سخن گفتند. به این ترتیب، مرکز ثقل داستان تغییر کرد. پرسش دیگر این نبود که چرا یک اف ۱۵ در عمق ایران سقوط کرد! پرسش تبدیل شد به اینکه چگونه امریکا نیروهای خود را از پشت خطوط دشمن بیرون کشید! این دقیقاً همان چیزی است که در نظریه دستورکارگذاری رسانه‌ای اهمیت پیدا می‌کند.

در روایت رسمی امریکا، سرنگونی اف ۱۵ حذف نشده است بلکه در یک داستان بزرگ‌تر قرار گرفته است. جنگنده سقوط کرده اما قهرمان داستان کسی است که زنده مانده است. عملیات خطرناک بوده است، اما قهرمان داستان نیروهای فراری دهنده هستند. نیروهای امریکایی زیر آتش قرار گرفته‌اند، اما معنای غالب، عزم امریکا برای رها نکردن نیروهایش است.

حتی کاخ سفید در شهریور، هنگام انتشار روایت «Bravo»، این ماجرا را با عنوان «Warrior Ethos» یا منش جنگاوری معرفی کرد و آن را به نمونه‌ای از شجاعت، ایمان و رهبری رزمی نیروهای امریکایی پیوند زد. این همان جایی است که باید مفهوم قدرت نمادین را وارد بحث کرد. قدرت فقط این نیست که شما چه تعداد جنگنده، موشک یا نیروی نظامی دارید. قدرت نمادین یعنی اینکه بتوانید به یک رخداد، معنایی بدهید که دیگران نیز آن را بپذیرند و بازگو کنند. در چنین وضعیتی، یک حادثه نظامی از سطح اطلاعات عبور می‌کند و به نماد تبدیل می‌شود.

هالیوود فقط فیلم نمی‌سازد، حافظه می‌سازد

از دلایل برتری نسبی امریکا در حوزه فضاسازی رسانه، فقط تعداد شبکه‌های خبری آن کشور نیست. امریکا یک اکوسیستم ارتباطی چندلایه دارد که شامل خبرگزاری، تلویزیون، پلتفرم دیجیتال، صنعت سرگرمی، روابط عمومی، کارشناسان، سخنگویان نظامی، مستندسازان و سینماست. وزارت دفاع امریکا نیز سابقه طولانی همکاری با هالیوود دارد و خود این نهاد درباره همکاری با صنعت سینما برای ارائه تصویر و اطلاعات مربوط به مسائل نظامی توضیح داده است. جامعه‌شناسی ارتباطات می‌گوید که بازنمایی تکرارشونده می‌تواند در بلندمدت بر تصورات عمومی از قهرمان، دشمن، ارتش، قدرت و امنیت اثر بگذارد. وقتی یک جامعه بارها و بارها در فیلم‌ها سرباز امریکایی را در نقش نجات‌دهنده، فداکار یا قهرمان می‌بیند، این بازنمایی‌ها در سطح فرهنگ عمومی نیز معنا پیدا می‌کنند. اینجا رسانه دیگر فقط خبر نمی‌دهد؛ فرهنگ تولید می‌کند و اینجاست که اهمیت سواد رسانه‌ای روشن می‌شود. سواد رسانه‌ای، در تعریف یونسکو، مجموعه‌ای از مهارت‌ها برای دسترسی، تحلیل، ارزیابی، استفاده و حتی تولید آگاهانه محتوای رسانه‌ای است. یونسکو صراحتاً بر این نکته تأکید می‌کند که اطلاعات و پیام‌ها لزوماً خنثی و مستقل از سوگیری نیستند و مخاطب باید بتواند این موضوع را تشخیص دهد.

بنابراین، مخاطب باسواد رسانه‌ای وقتی با یک داستان قهرمانانه روبه‌رو می‌شود، لزوماً آن را دروغ تلقی نمی‌کند؛ پرسش‌های بیشتری مطرح می‌کند: چه چیزی را می‌بینم؟ چه چیزی را نمی‌بینم؟ چه کسی این روایت را تولید کرده است؟ منبع اولیه اطلاعات چیست؟ آیا این گفته از سوی یک مقام رسمی مطرح شده یا یک نهاد مستقل نیز آن را تأیید کرده است؟ چه اطلاعاتی حذف شده است؟ کدام بخش واقعیت با تصویر و سند همراه است و کدام بخش صرفاً روایت یک طرف درگیر است؟ و مهم‌تر از همه، چه واژه‌هایی باعث می‌شوند من یک حادثه را شکست یا پیروزی ببینم؟



■ راستی‌آزمایی روایت قهرمانانه

در روایت اخیر رسانه‌های امریکایی، افسر سامانه تسلیحات اف ۱۵ که با نام مستعار «Bravo» معرفی شده است، گفته پس از اصابت موشک، چتر نجاتش آسیب دید و او بخشی از مسیر را با سرعت حدود ۱۰۰ تا ۱۶۰ کیلومتر بر ساعت در وضعیت سقوط تجربه کرد. او همچنین از جراحات جدی و حرکت در منطقه کوهستانی برای فرار از نیروهای جست‌وجوگر سخن گفته است. این روایت در رسانه‌های امریکایی بازتاب گسترده‌ای یافت.

سواد رسانه‌ای دقیقاً همین‌جا باید فعال شود. طرح پرسش درباره امکان‌پذیری فنی یا پزشکی برخی جزئیات، به‌خودی‌خود به معنای اثبات دروغ نیست؛ همان‌طور که پخش یک روایت در یک شبکه معتبر به معنای اثبات مستقل تمام جزئیات آن نیست. از منظر فیزیک پزشکی، سقوط آزاد با سرعت ۱۶۰ کیلومتر بر ساعت و برخورد با سطح سخت، انرژی‌ای معادل برخورد با یک کامیون ۱۰ تنی تولید می‌کند. بقا در چنین برخوردی، بدون تجهیزات محافظتی پیشرفته، از نظر علمی تقریباً غیرممکن است. ادعای آسیب نخاعی اما توانایی صعود دو کیلومتری از کوه نیز با دانش پزشکی سازگار نیست؛ آسیب نخاعی در سطحی که ناشی از چنین سقوطی باشد، معمولاً با از دست دادن کنترل اندام‌های تحتانی همراه است.

افزون بر این، هویت فردی که به‌عنوان خلبان مصاحبه می‌کند نیز قابل راستی‌آزمایی مستقل نیست. مقامات امریکایی حتی در ابتدا از ارائه جزئیات پزشکی درباره شدت آسیب‌ها خودداری کردند. ترامپ فقط گفت که خلبان آسیب دیده اما حالش خوب خواهد بود اما بعداً همان خلبان در مصاحبه‌ای جزئیاتی ارائه می‌کند که با آن توصیف اولیه آسیب‌دیده چندان سازگار نیست. مخاطب حرفه‌ای می‌تواند میان سه سطح تفاوت بگذارد؛ آنچه مستند و تأییدشده است، آنچه مقام‌های یکی از طرفین ادعا می‌کنند و آنچه هنوز به بررسی مستقل نیاز دارد. این تفکیک، اساس سواد رسانه‌ای است.

■ کمبود واقعیت یا کمبود روایت

نقطه دردناک ماجرا برای ایران شاید اینجا باشد که مسئله الزاماً کمبود رخداد نیست. مسئله، ضعف در تبدیل رخداد به روایت مستند و قابل فهم برای افکار عمومی جهانی است.

در همان ماجرای اف ۱۵، اصل سرنگونی جنگنده از سوی رسانه‌های امریکایی نیز تأیید شده است. حتی پیش از پایان عملیات نجات، واشینگتن‌پست از دو هواپیمای جنگی امریکایی که ساقط شده‌اند خبر داده بود و CBS نیز به نقل از مقام‌های امریکایی تأکید کرده بود که اف ۱۵ئی به دست نیروهای ایرانی هدف قرار گرفته است. اما آیا مخاطب جهانی، همان‌قدر که داستان نجات «Bravo» را شنید، درباره سامانه‌ای که توانسته یک اف ۱۵ را در فضای عملیاتی جنگ هدف قرار دهد، اطلاعات دریافت کرد؟ آیا تصاویر، داده‌های جغرافیایی، روایت نیروهای محلی، زمان‌بندی عملیات و شواهد مستقل به گونه‌ای کنار هم قرار گرفت که مخاطب خارجی بتواند خودش به یک برداشت مستند برسد؟

این تفاوت بسیار مهم است. خبر، اطلاع‌رسانی می‌کند؛ روایت، معنا می‌سازد. و ایران در عرصه روایت جهانی تقریباً بی‌زبان است. رسانه‌های غربی در تمام این سال‌ها تلاش کرده‌اند که ایران را بازیگر غیرقابل‌اعتماد معرفی کنند و بر همین اساس تا جای ممکن هر نوع صدا از طرف ایران را سانسور کنند.

■ گم شدن حماسه لر در زاگرس

یکی از تلخ‌ترین نمونه‌های این عدم تقارن، ماجرای مردم لر و بختیاری در کوهستان‌های زاگرس است. وقتی خلبان امریکایی در کوهستان پنهان شده بود، مردم محلی با تفنگ‌های قدیمی و برنوهای خود به جست‌وجو پرداختند. فیلم‌های منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌داد که عشایر بختیاری با تفنگ‌های خود به سمت کوه‌ها می‌روند تا خلبان مفقود اف ۱۵ را جست‌وجو کنند. منطقه مورد جست‌وجو، کوهستان زاگرس مرکزی در استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری بود. مردم لر و بختیاری که به دقت تیراندازی شهرت دارند، با تسلط بی‌نظیر بر هر پشته، دره و کمین‌گاه، مزیتی داشتند که هیچ ارتش مهاجمی نمی‌توانست با آن برابری کند. رئیس ستاد کل ارتش امریکا مدتی بعد اعتراف کرد که هر کسی که حتی یک سلاح کوچک هم داشت به سمت ما شلیک می‌کرد. مردم لر با ابتدایی‌ترین سلاح‌ها، قدرتمندترین ماشین جنگی جهان را وادار کردند بهای چند صد میلیون دلاری بپردازد.

برآوردهای کارشناسان نشان می‌دهد که ارزش هواپیماها و بالگردهای ازدست‌رفته امریکا در این عملیات از ۵۰۰ میلیون دلار فراتر رفت. این روایت، اگر در چارچوب رسانه‌ای جهانی بازتولید می‌شد، می‌توانست به نمادی از مقاومت مردمی تبدیل شود، اما نشد. در چارچوب گزارش‌های غربی، کهگیلویه و بویراحمد فقط پس‌زمینه جغرافیایی فرار خلبان از تعقیب بود و مقاومت مردم محلی به پانوشتی درباره جایزه‌گذاری ایران برای یافتن خلبان تقلیل یافت. خود ایران نیز نتوانست این داستان را به‌شکل مؤثر به افکار عمومی بین‌المللی برساند.

اگر مردم یک منطقه واقعاً در یک حادثه نظامی تاریخی نقش داشته‌اند، آنها فقط شاهد یک رویداد نیستند؛ بالقوه حاملان حافظه اجتماعی آن رویداد هستند. برای افکار عمومی جهان، یک روایت انسانی می‌تواند بسیار اثرگذارتر از یک بیانیه رسمی باشد. تصویر پیرمرد روستایی که در کوهستان به سمت بالگرد امریکایی آتش گشوده و دختر کی که پدر خود را در این میان تشویق می‌کند، می‌توانند بخشی از یک تاریخ شفاهی باشند، اما این سرمایه زمانی تبدیل به قدرت رسانه‌ای می‌شود که ثبت و حرفه‌ای عرضه شود. در غیر این صورت، چنین داستانی خیلی زود در فضای شبکه‌های اجتماعی گم می‌شود. مسئله این است که میان وقوع حادثه و تولید روایت جهانی فاصله زیادی وجود دارد. خبر ممکن است چند ساعت بعد منتشر شود. ویدئو ممکن است چند روز بعد برسد. مصاحبه ممکن است زمانی انجام شود که افکار عمومی جهانی پیشاپیش روایت رقیب را پذیرفته باشد. در عصر شبکه‌های اجتماعی، سرعت هم بخشی از حقیقت رسانه‌ای است. روایتی که زودتر به ذهن مخاطب برسد، الزاماً حقیقت نهایی نیست، اما در بسیاری موارد به قاب اولیه تبدیل می‌شود و قاب اولیه، تأثیر زیادی بر برداشت‌های بعدی دارد.

قدرت رسانه‌ای امروز امریکا فقط ناشی از داشتن شبکه‌های بین‌المللی نیست؛ حاصل دهه‌ها تولید حرفه‌ای محتوا، شخصیت‌سازی، تصویرسازی، دسترسی جهانی، تکنولوژی، منابع مالی و ساختن الگوهای آشنا برای روایت جنگ است. در مقابل، ایران برای اینکه واقعیت‌های میدان را به حافظه جهانی منتقل کند، باید بداند که صرف اعلام پیروزی کافی نیست. جهان امروز شاهد می‌خواهد، تصویر می‌خواهد، سند می‌خواهد، داستان انسانی می‌خواهد، مترجم می‌خواهد، خبرنگار متخصص می‌خواهد و از همه مهم‌تر، روایتی منسجم می‌خواهد که بتواند اجزای پراکنده یک حادثه را به هم متصل کند.

جنگ زمانی که صدای آخرین موشک قطع می‌شود تمام نمی‌شود. بخشی از جنگ بعد از آن آغاز می‌شود؛ در آرشیوها، مستندها، کتاب‌های تاریخ، فیلم‌ها، شبکه‌های اجتماعی و حافظه مردم. ممکن است یک طرف در میدان چیزی را به دست آورده باشد و طرف دیگر در میدان روایت. ممکن است واقعیتی روی زمین رخ داده باشد، اما در حافظه جهانی شکل دیگری پیدا کند.

قدرت روایت، بالاترین شکل قدرت است. تعیین می‌کند چه دیده شود، چه پنهان بماند، داستان چه کسی روایت شود و مقاومت چه کسی محکوم به فراموشی باشد. در این جنگ نامتقارن، ایران نه‌تنها یک جنگنده سرنگون کرد، بلکه یک فرصت برای شکستن انحصار روایت به دست آورد اما فرصت، تنها زمانی به قدرت تبدیل می‌شود که روایت شود و روایت، تنها زمانی شنیده می‌شود که از زیرساخت، اعتبار و حرفه‌گرایی برخوردار باشد. در جنگ امروز، آنکه فقط میدان را می‌شناسد، بخشی از جنگ را دیده است؛ آنکه میدان و رسانه را همزمان می‌شناسد، می‌فهمد که پس از انفجار آخرین بمب، نبرد دیگری آغاز می‌شود، نبرد بر سر اینکه مردم جهان از آنچه رخ داده، چه چیزی را به خاطر بیاورند.